خواجگان چشت

سِیَرُ الاقطاب

مجموعه زندگی نامه‌های
مشایخ چشتیه

تألیف شیخ الله دیه بن شیخ عبدالرحیم چشتی
(۱۰۳۶ هجری)

مقدمه، تصحیح، فهرستها و توضیح از:
دکتر محمّد سرور مولایی

خواجگان چشت

سِیَرُ الاقطاب

(مجموعه زندگی‌نامه‌های مشایخ چشتیه)

خواجگان چشت

سِیَرُ الاقطاب

(مجموعه زندگی‌نامه‌های مشایخ چشتیه)

تألیف شیخ‌الله دیه‌بن شیخ عبدالرحیم چشتی
(۱۰۳۶ هجری)

مقدمه، تصحیح، فهرستها و توضیح از:
دکتر محمدسرور مولایی

تهران - ۱۳۸۶

سرشناسنامه: چشتی، الله‌دیه بن عبدالرحیم، قرن ۱۱ ق.
عنوان و نام پدیدآور: خواجگان چشت، سیرالاقطاب: (مجموعه زندگی نامه‌های مشایخ چشتیه)/ تألیف دیه‌بن‌شیخ عبدالرحیم چشتی: مقدمه، تصحیح و فهرستها از محمد سرور مولایی.
مشخصات نشر: تهران: علم، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۳۰۲ ص.
شابک: 964-405-708-2
یادداشت: فیپا
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: مجموعه زندگی نامه‌های مشایخ چشتیه
موضوع: چشتیه.
موضوع: چشتیه. سرگذشتنامه.
موضوع: عارفان. سرگذشتنامه.
شناسنامه افزوده: مولائی، محمد سرور، -۱۳۲۴ ، مصحح.
رده بندی کنگره: BP۲۹۰ /چ۹خ۵چ۸
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۷۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۱۶۷ــ۸۵م

نشر علم
خواجگان چشت
(مجموعه زندگی‌نامه‌های مشایخ چشتیه)
تألیف شیخ‌الله دیه‌بن شیخ عبدالرحیم چشتی
مقدمه، تصحیح، فهرستها و توضیح از:
دکتر محمدسرور مولایی
چاپ اول، ۱۳۸۵
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
حروفچینی: گنجینه
لیتوگرافی: کوثر
چاپ: چاووشگران نقش
خیابان انقلاب ـ بین خیابان فخررازی و دانشگاه، شمارهٔ ۱۳۵۸ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۲ ـ ۷۰۸ ـ ۴۰۵ ـ ۹۶۴ ISBN 964-405-708-2

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مصحّح .... هفت ـ بیست و دو

دیباچهٔ مؤلف ۵ـ۳

۱ـ ذکر امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب ۱۱ـ۵

۲ـ ذکر خواجه حسن بصری ۲۰ـ۱۲

۳ـ ذکر شیخ عبدالواجدبن زید ۲۶ـ۲۰

۴ـ ذکر خواجه فضیل‌بن عیاض ۳۰ـ۲۶

۵ـ ذکر ابراهیم‌بن ادهم ۴۷ـ۳۱

۶ـ ذکر خواجه حذیفهٔ مرعشی ۵۰ـ۴۷

۷ـ ذکر شیخ هبیرهٔ بصری ۵۲ـ۵۰

۸ـ ذکر شیخ ممشاد دینوری ۵۷ـ۵۲

۹ـ ذکر خواجه ابواسحاق شامی ۶۰ـ۵۷

۱۰ـ ذکر شیخ ابواحمد چشتی ۶۶ـ۶۰

۱۱ـ ذکر شیخ ابومحمد چشتی ۷۳ـ۶۶

۱۲ـ ذکر خواجه یوسف چشتی ۷۹ـ۷۳

۱۳ـ ذکر خواجه مودود چشتی ۹۱ـ۷۹

۱۴ـ ذکر حاجی شریف زندنی ۹۵ـ۹۱

۱۵ـ ذکر خواجه عثمان هارونی ۱۰۲ـ۹۵

۱۶ـ ذکر خواجه معین‌الدین حسن سجزی .... ۱۰۲ـ۱۰۹، ۱۲۴ـ۱۴۳
۱۷ـ ذکر شیخ عبدالقادر جیلانی ۱۰۹ـ۱۲۴
۱۸ـ ذکر خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی ۱۴۳ـ۱۶۳
۱۹ـ ذکر شیخ فریدالدین شکرگنج ۱۶۳ـ۱۷۹
۲۰ـ ذکر خواجه علاءالدین علی احمد صابر ۱۷۹ـ۱۸۶
۲۱ـ ذکر خواجه شمس‌الدین ترک ۱۸۷ـ۱۹۹
۲۲ـ ذکر شیخ جلال‌الدین کبیرالاولیا ۱۹۹ـ۲۱۸
۲۳ـ ذکر شیخ احمد عبدالحق رودلوی ۲۱۸ـ۲۲۵
۲۴ـ ذکر شیخ بهرام بیدولوی ۲۲۵ـ۲۲۸
۲۵ـ ذکر شیخ نظام سنامی ۲۲۸ـ۲۲۹
۲۶ـ ذکر خواجه شبلی ۲۲۹ـ۲۳۰
۲۷ـ ذکر خواجه عبدالقدوس ۲۳۰ـ۲۳۱
۲۸ـ ذکر خواجه عبدالکبیر اولیا ۲۳۱ـ۲۳۲
۲۹ـ ذکر شیخ عثمان زنده پیر ۲۳۲ـ۲۳۴
۳۰ـ ذکر شیخ نظام‌الدین ۲۳۴ـ۲۳۵
۳۱ـ ذکر شیخ عبدالسلام شاه اعلی ۲۳۵ـ۲۵۵
۳۲ـ واقعه شیخ الله‌دیه ۲۵۵ـ۲۵۶
فهرست‌ها ۲۵۷ـ۳۰۳

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش‌گفتار

سده‌های سوم تا پنجم هجری دوران شکوفایی، رواج و قبول عرفان و تصوف اسلامی در خراسان است. ظهور مشایخ بزرگ و پدیدآمدن خانقاه‌های متعدد در شهرها و قصبه‌های خراسان، از این رونق و رواج نشان دارد. سلسله‌های مختلف طریقت و انشعاب در آن به‌دلیل گسترش و رونق عرفان و تصوف و افزایش پیروان و مریدان غالباً در همین دوره بوده است. باگسترش دین مبین اسلام در شبه قارهٔ هند و گرویدن مردمان آن قلمرو پهناور به‌آیین اسلام و روی کار آمدن حکومت‌های اسلامی در آن دیار (لاهور ۴۹۲ و دهلی ۶۰۲ هجری) نه فقط حاکمان از شمار خاندان‌های حکومتگر خراسان و ممالیک آنان بودند بلکه زبان فارسی دری نیز که زبان دین و دانش و سیاست و ادب و فرهنگ و عرفان و زبان دوم تمدن اسلامی بود، به‌عنوان زبان رسمی این حکومت‌ها و زبان اول اسلام در آن سرزمین تا قرن‌ها باقی ماند.

اگر در آغاز کار عمال دولتی و لشکریان و خداوندان مشاغل دیوانی و مبلّغان دینی از شمار کسانی بودند که در مراکز حکومتی مستقر می‌شدند و به‌حکم کار و پیشه در آن سرزمین می‌ماندند، در دوره‌های بعدی گروه‌های مختلف مردم از عالمان دینی،دانشی مردان، شاعران، نویسندگان، صوفیان، قلندران تا بازرگانان و

خداوندان حرفه‌ها و پیشه‌ها به‌آن سرزمین مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها غالباً از روی میل و اراده انجام می‌شد، امّا در سدهٔ هفتم با هجوم لشکریان مغول، خراسان و ری و جبال و عراق و برافتادن حکومت‌ها و برهم خوردن نظام‌های اجتماعی و سنن فرهنگی و... سیل مهاجرت‌های اجباری به‌نواحی امن از جمله هندوستان آغازگشت و پس از آن علی‌الخصوص با توجه به‌حرمت داشت و قدرشناسی پادشاهان و امرای هند از علما و دانشمندان و مشایخ طریقت و شاعران و نویسندگان و هنرمندان و صاحبان پیشه‌های گوناگون، جاذبه‌های مهاجرت به‌هند نیرومندتر گشت و در دورهٔ ظهیرالدین بابر و جانشینان او به‌اوج خویش رسید.

از میان فرقه‌های متعدد صوفیه و مشایخ آنها که به‌سرزمین هند مهاجرت کرده بودند، سلسله‌های چشتیهٔ اجمیر و سهروردیهٔ ملتان قدمت و اهمیّت بیشتر دارد تا آنجاکه گفته‌اند نسب غالب سلسله‌های صوفیان هند به‌این دو می‌رسد. چشت که از توابع هرات می‌باشد در سده‌های چهارم و پنجم هجری مانند سایر نواحی خراسان از مراکز مهم و فعال تصوّف بوده است و به‌دلیل ظهور مشایخ بزرگی چون ابواسحاق چشتی، ابومحمد ابدال چشتی و جانشینان و خلفای آنان و به‌دلیل خاک جای پیران، شهرت داشته است چنان که امروز نیز به‌دلیل انتساب یکی از سلسله‌های مهم عرفان، یعنی چشتیه به‌آن ناحیه اهمیت دارد.

مؤلف «سیرالاقطاب» که خود به‌این سلسله نسبت و ارادت دارد، زندگی‌نامه و احوال و اقوال پنج تن از مشایخ چشت را در تألیف خویش آورده است که همگی اهل این ناحیت بوده‌اند: خواجه ابواسحاق چشتی، خواجه ابواحمد چشتی، خواجه ابومحمدبن احمد چشتی، ناصرالدین خواجه ابویوسف چشتی و خواجه مودود چشتی.

خواجه ابواسحاق که براساس اطلاعات منابع، نخستین این پنج تن است، مرید و خلیفهٔ ممشاد دینوری است. ممشاد ابواسحاق را خواجهٔ چشت لقب داد و او را برای تعلیم و ارشاد به‌چشت فرستاد و از آنگاه باز جانشینان او خواجگان خوانده می‌شوند و پس از آنها نیزلقب خواجه به‌تمام پیران و مشایخ طریقت چشتیه اطلاق

می‌شود. در باب دادن لقب خواجه به‌مشایخ چشتیه پس از این توضیح داده خواهد شد.

کهن‌ترین منبعی که در آن از چشتیان یاد شده است طبقات‌الصوفیه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری و مقامات اوست. مولانا جامی اطلاعات این دو منبع را در نفحات‌الانس، نقل کرده است. اطلاعات طبقات‌الصوفیه و مقامات درباره چشتیان از این قرار است:

۱ـ «و گفت (خواجه عبدالله انصاری) پیشین کسی که موی در پای من مالید، احمد چشتی بود که وقتی برسر بازار پیلوران، در سرای ربض، فرامن رسید با بوسعید معلّم که به‌نزدیک تربت شیخ ابواسحاق شهریار در گور است به‌پارس. القصه الیٰ آخرها. ایشان با یکدیگر در مناظره بودند که مریدمه یا مراد؟ چون فرامن رسیدند گفتند آنک حاکم آمد. من گفتم: لامُرِیدَ وَ لامُرادَ و لا خَبَرَ و لااِستخبارَ و لاحدَّ و لا رسمَ و هُوَ الکلّ بالکلّ. آن بوسعید مرقعی داشت سپید، بینداخت و بانگی چند بکرد و برفت و چشتی در پای من افتاد و موی سپید در پای من می‌مالید.» (طبقات‌الصوفیه ۲۲)

۲ـ «و گفت که احمد چشتی گفت که بوسعید مالینی گفت که با حامد دوستان درمرو بردکان نشسته بود، سقاء بیامد، آب فرا وی داد. ساعتی آب در دست نگاه داشت. سقاء گفت ای شیخ چرا آب بنه می خوری؟ گفت مگسی آب می خورد. صبر کردم تا وی آب بخورد که دوستان او به‌زحمت چیزی نخورند.» (طبقات‌الصوفیه ۶۲۵)

۳ـ «کسی فراچشتیان گفت: هرگز میان شما نقار و ناخوشی و خلاف نبود؟ جواب دادند که ما با یکدیگر فزونی نزییم، یعنی نباشیم پیوسته تا از یکدیگر سیر نگردیم.» (طبقات‌الصوفیه ۶۰۴)

۴ـ «شیخ‌الاسلام (خواجه عبدالله انصاری) گفت من هیچکس ندیده‌ام قوی‌تر در طریق ملامت و تمام‌تر از احمد چشتی و چشتیان همه چنان بودند، از خلق بی‌باک و در باطن سادات جهان. سه بار به‌سیر بادیه رفته بود و بازگشته که از خود در آن اخلاص تمام‌تر ندیده بود. همه احوال ایشان با اخلاص و ترک ریا بود. هیچگونه

سستی روا نداشتندی در شرع، تا به‌تهاون چه رسد...
شیخ‌الاسلام گفت که من هیچکس ندیده‌ام به‌دیدار و فراست چون برادر احمد چشتی. وی خدمت من کردی و مرا تعظیم داشتی و من در قهندز مجلس می‌کردم و از مجلسیان من کسی بود که با وی صحبت داشتی و سخنان من وی را بازگفتی. وی می‌گفت که این دانشمند شما ازکوی ماست. خدای داند که از آن سخن وی در دل من و سرّ من چیست؟ یعنی از طمع. و آن سخن وی مرا مایه‌ایست. پس از آن مرا دعوت کرد. همه دنیای خود برمن پاشید و پس از آن در سرما و برف به‌نبادان شدیم و وی مرا ببرد و سرکار ما از آنجا بود.» (نفحات‌الانس ۳۴۱-۴۳۰)
۵- «بونصر سوهانگر از یاران چشتی است و وی صاحب فراست عظیم بود. و آن وقت که به‌نبادان رفتیم زمستان بود و شصت و دو تن از مشایخ نواحی همه آنجا جمع آمده بودند. چهل و اند روز من سخن می‌گفتم ایشان را و بسط و افشای علم حقیقت، اوّل از آنجا بود.» (نفحات‌الانس ۳۴۱)
۶- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی ذیل عنوان شیخ احمد چشتی و برادر وی خواجه اسماعیل توضیحی دارد که قابل تأمل است: «شیخ احمد چشتی غیر ابواحمد ابدال است زیراکه وی متقدم است و شیخ‌الاسلام وی را ندیده بود و غیر از خواجه احمد مودود است زیراکه وی متأخر است و شیخ الاسلام را ندیده.»
مجموع اشارات بالا را چنین می‌توان خلاصه کرد:
۱- چشتیان گروه و جمعی کثیر بوده‌اند که مشایخ و پیروان‌شان صفاتی داشته‌اند و بدان‌ها شناخته می‌شده‌اند.
۲- پیر هرات پیش از رفتن به‌نبادان با آنها ارتباطی نداشته است.
۳- کسی از مجلسیان پیر هرات، سخنان او را برای شیخ اسماعیل چشتی نقل می‌کند و او به‌دیدار خواجه عبدالله می‌آید و او را دعوت می‌کند و دنیای خود را براو می‌پاشد، با وی به‌نبادان می‌رود (۴۲۵ هجری) و چهل و اند روز برای گروهی از مشایخ که شصت و دو تن بوده از علم حقیقت سخن می‌گوید.
۴- ازین پس با چشتیان ارتباط می‌یابد و آنان به‌ویژه شیخ احمد چشتی و خواجه

اسماعیل چشتی او را بسیار تعظیم می‌کنند و حرمت می‌دارند و خواجه اسماعیل او را خدمت می‌کند.

۵- خواجه عبدالله تأثیر آن اشارت خواجه اسماعیل را در حیات بعدی خود بسیار مهم می‌داند و درواقع سخن خواجه اسماعیل را نوعی پیشگویی در حق خود می‌داند و طمع می‌دارد که آن سخن تحقق یابد.

۶- گردآمدن مشایخ نواحی در یک جای و چهل و اند روز سخن حقیقت شنیدن و وجد و سماع کردن و مهمانی دادن.

۷- خواجه عبدالله جوان بوده است و شیخ احمد و خواجه اسماعیل چشتی در سنین پختگی.

۸- پیرو شیوه ملامتی بودن شیخ احمد چشتی و دیگر مشایخ چشت. عدم اعتنای آنان به‌نظر مردم و ترک ریا و کوشیدن در اخلاص و پایبندی به‌شرع.

۹- شیوه سلوک و دیدار چشتیان با یکدیگر و به‌دور ماندن آنان از نقار و ناخوشی با پیروی از این روش.

۱۰- درستی قول جامی در باب شیخ احمد و خواجه اسماعیل چشتی. سال درگذشت خواجه ابواحمد ابدال که جزییات سرگذشت او در سیرالاقطاب آمده است و تا حدودی با مطالب نفحات‌الانس مطابقت دارد ۳۵۵ هجری است و همچنین سال ولادت خواجه مودود چشتی که سرگذشت او نیز به‌تفصیل در نفحات‌الانس و سیرالاقطاب آمده است ۵۰۷ هجری است و چنان که می‌دانیم خواجه عبدالله انصاری در سال ۳۹۶ زاد و در ۴۸۱ درگذشت.

از میان این اشارت، آنچه در شماره ۸ ذکر کرده‌ایم بسیار پراهمیت است. از این اشارت خواجه عبدالله انصاری برمی‌آید که شیخ احمد چشتی و دیگر مشایخ چشت، شیوه ملامتی داشته‌اند و در این شیوه چنان کامل بوده‌اند که خواجه عبدالله سخت‌گیر و نکته‌سنج، تمام‌تر از احمد چشتی در این طریق نمی‌شناسد و می‌افزاید که چشتیان همه چنان بوده‌اند از خلق بی‌باک و در باطن سادات جهان. همه احوال آنان با اخلاص و به‌دور از ریا بود در شرع هیچگونه سستی روا

نمی‌داشتند تا چه رسد به‌تهاون. اهمیت این اشارت در باب چشتیان آنگاه روشن می‌شود که به‌نقد و داوری سختگیرانهٔ پیر هرات در مورد کسانی که ملامتی بودن را با تهاون به‌شرع یکی می‌پنداشته‌اند توجه کنیم.

«شیخ‌الاسلام گفت که مذهب ملامت نه آن است که برشریعت نپایی که ملامت آن است که برنفس خود نپایی و خود را قبول ننگاری. ملامت آن بود که به‌وی حرمتی کاری کندتا او را ملامت کنند. ملامت آن بود که درکار الله از خلق بی‌باک بود و سرّ خود آن را می‌گوشد و که کردار تو به‌تو ریا شود و سخن تو به‌تودعوی شود، آنگاه سرهنگ بی» (طبقات‌الصوفیه ۱۲۱)

«سیرت و کار ایشان براین قیاس بود. اکنون قوم اباحت و تهاون شرع و زندقه و بی‌ادبی و بی‌حرمتی بردست گرفته‌اند که ما ملامتیانیم! باش تا فردا شود.» (طبقات‌الصوفیه ۱۲۲)

در تعالیم مشایخ چشت در دوره‌های بعد برفروتنی، خود را از دیگران کمتر دیدن و با اهل فرق و پیروان ادیان دیگر نشست و خاست کردن تأکید شده است. به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل قبول و رغبت مردم به‌مشایخ چشتیه علی‌الخصوص در هند و به‌طور اخصّ در دورهٔ شیخ فریدالدین شکرگنج که القاب فراوان اوکه یکصد و یک بوده است (۱۰۴-۱۰۳) به‌این محبوبیّت دلالت دارد، همین راه و روش مشایخ چشتیه بوده است.

آخرین شیخی که از وجود او در چشت خبر داریم، خواجه احمدبن مودود بن یوسف چشتی است که شرح مختصری دربارهٔ او در سیرالاقطاب ذیل خلفای خواجه مودود چشتی آمده است و با آنچه که در نفحات‌الانس آمده است، جز در زبان و عبارت اختلافی ندارد. خواجه احمدبن مودود در سال ۵۷۷ هجری درگذشته است.

در سلسلهٔ اقطاب چشتیه پس از خواجه مودود، خلیفهٔ او حاجی شریف زندنی (زندی) مسندنشین طریقت شد. از قرارگفته الهدیه «سلسلهٔ علیّهٔ العالیهٔ چشتیهٔ ما با ذات با برکات او انتظام یافت» (۹۰) امّا از چگونگی این انتظام اطلاعی نمی‌دهد. در

بخش زندگی‌نامهٔ او نیز اشارتی در این باب وجود ندارد. وی اهل چشت نبوده است. به‌این ترتیب او نخستین غیرچشتی است که سجاده‌نشین این سلسله می‌شود.

هارون نام قصبه‌ای است از قصبات نیشابور، جانشین حاجی شریف زندنی، خواجه عثمان هارونی است. بیشترینهٔ احوال او از گفته مرید و خلیفه او خواجه معین‌الدین سجزی نقل شده است. شیخ عثمان هارونی از شمار کسانی است که پیش از حملهٔ مغول به‌هندوستان رفت و در عهد شمس‌الدین التتمش (۶۳۳ هجری) در دهلی ساکن شد و در همانجا درگذشت، اما کسی که این طریقه را در هند گسترش داد، خلیفهٔ او خواجه معین‌الدین حسن سجزی چشتی است که به‌دستور پیر و مراد خویش و طی واقعه‌ای به‌رفتن هند مأمور شد. معین‌الدین نخست در اجمیر خانقاهی بنیاد نهاد و از اجمیر به‌بسط و ترویج طریقت چشتیه و تعلیم و ارشاد مریدان پرداخت. آوازهٔ او بسیار زود به‌نقاط دیگر از جمله دهلی رسید و مریدان و هواداران بسیار یافت. از این دوره به‌بعد طریقهٔ چشتیه از پرطرفدارترین، مهم‌ترین و پرنفوذترین طریقت‌های عرفانی در هند شد.

در تاریخ طریقهٔ چشتیه، پس از خواجه معین‌الدین، خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی اوشی و شیخ فریدالدین شکرگنج، مشایخ و خلفای پیش از خواجه نظام‌الدین اولیا می‌باشند که سلسلهٔ چشتیه با خلفا و جانشینان او ادامه می‌یابد و سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه اهمیت بیشتری دارد. اما در سیرالاقطاب، پس از ذکر شیخ فریدالدین شکرگنج، ازشیخ علاءالدین علی احمد صابر و جانشینان او، یعنی از مشایخ سلسلهٔ صابریه که به‌موازات سلسلطهٔ نظامیه، سرگرم تعلیم و ارشاد بوده‌اند یاد شده است که از این نظر کتاب او حایز اهمیّت است. نظیر این گونه انشعاب‌ها را در سلسله‌های عرفان و تصوف اسلامی، حتی از همان ادوار پیشین، در تاریخ تصوف می‌توان یافت. امّا در تاریخ طریقت چشتیه در هند، علاوه برگستردگی آن سرزمین، تاکید براین رسم و شیوهٔ مشایخ طریقت بایسته می‌نماید. و آن این است که هریک از مشایخ چندین خلیفه داشته‌اند به‌طور مثال خواجه معین‌الدین چهارده خلیفه و

قطب‌الدین بختیار بیست دو خلیفه داشتند. رسم مشایخ چشت چنین بوده است که خلفای خویش را پس از نیل به‌این مرتبه و انجام تشریفات خاص با منشوری که به‌دست آنان می‌داده‌اند به‌ولایت ناحیه‌ای منصوب می‌کرده‌اند. با آنکه روابط نزدیک میان این خلفا و مشایخ روشن و شفاف برپایهٔ احترام و اطاعت و ارادت خلفا به‌مشایخ بوده است، گسستگی دراین روابط تا آنگاه‌که مشایخ در قید حیات بوده‌اند، به‌وجود نمی‌آمده است. گاه مشایخ به‌آن ولایات برای دیدار خلفا و مریدان می‌رفته‌اند و گاه خلفا با کسب اجازه از مشایخ به‌زیارت و دیدار آنان می‌آمده‌اند. امّا پس از رحلت مشایخ بزرگ سجاده‌نشین و تعیین جانشین جدید، آن راه و روش پیشین برجای نمی‌مانده است و خلفا خود سجاده‌نشین و مرشد کامل می‌شده‌اند و همان‌گونه‌که پیشتر ذکر شد، جانشینان و خلفایی می‌داشته‌اند و به‌این ترتیب شاخهٔ دیگری از همان ریشهٔ کهن و وفادار به‌اصول پدید می‌آمد. گو این که گاه ممکن بود تغییرات و تصرفاتی نیز در پاره‌ای از سنن و عادات به‌وجود آید.

چنین به‌نظر می‌رسد که سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه عمدتاً در دهلی که پایتخت سیاسی نیز بود حضور داشتند و از آنجا خلفای خود را به‌نواحی مختلف می‌فرستاده‌اند و سلسلهٔ چشتیه صابریه در اجمیر و کلیر و پانی‌پت تمرکز داشته‌اند. رابطهٔ اخوت میان مشایخ و خلفای هردو شاخهٔ مهم همواره وجود داشته است و حتی سفرهایی نیز به‌قصد دیدار و زیارت صورت می‌گرفته است. پیش آمدن نقار و گاه مناقشه میان خلفایی که به‌یک ناحیت مأمور می‌شده‌اند، امری محتمل بوده است. چنان که گاه چنین می‌شده است و غالباً پیشین جای خویش را به‌خلیفه جدید می‌سپرده است و به‌ناحیه‌ای دیگر می‌رفته است. برای مثال می‌توان به‌موارد زیر اشاره کرد.

وقتی که خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی از سوی خواجه معین‌الدین منشور ولایت دهلی یافت، شیخ نجم‌الدین صغری از این بابت به‌خواجه معین‌الدین شکایت کرد و خواجه به‌قطب‌الدین بختیار دستور داد تا دهلی را ترک کند، اما مردم دهلی اعتراض کردند و خواجه معین‌الدین دستور خویش را لغو کرد. (۱۵۹)

به‌شمس‌الدّین ترک ولایت پانی‌پت داده شد در حالیکه شیخ شرف‌الدین قلندر در

آنجا بود و او از خواجه قطب‌الدین بختیار ولایت داشت. پیغام‌ها میان آن دو رد و بدل شد. سرانجام شیخ شرف‌الدین اول به‌باگهوطی رفت و سرانجام آنجا را نیز ترک کرد و به‌مضافات قریهٔ کرنال رفت. خویشان او پیکرش را مخفیانه به‌پانی‌پت آوردند (۱۹۳) نزاع برادرزاده‌های شیخ عثمان زنده پیر را برسر صاحب سجادگی نیز از این شمار باید دانست. این مناقشه با رعایت و حمایت سلطان ابراهیم لودهی با تقسیم شدن صاحب سجادگی به‌دو نفر خاتمه یافت (۲۳۳)

باری شیخ فریدالدین شکرگنج خلفای بیرون از شمار داشت، آنچه در ملفوظات ثبت شده است بیست تن‌اند که همه را مؤلف برمی‌شمارد و سپس می‌گوید «افضل‌ترین و مشهورترین خلفای آن حضرت سه کس‌اند: سلطان‌المشایخ حضرت شیخ نظام‌الدین اولیاء و تاج‌الاولیاء غوث صمدانی حضرت شیخ علاءالدین احمد صابر کلیری و قطب عالم شیخ جمال هانسوی. (۱۷۹)

شیخ فریدالدین شکرگنج گفته است: علم ظاهری و باطنی من به‌شیخ علاءالدین احمد صابر و به‌شیخ نظام‌الدین بدایونی سرایت کرده و جای دیگر گفته است علم سینهٔ من به‌شیخ نظام‌الدین بدایونی و علم دل من به‌شیخ علاءالدین علی احمد صابر فایز گردید. (۱۸۰)

صرف‌نظر از اهمیت این سخن‌های پیر در حق این هردو خلیفه که به‌دستور پیر خرقهٔ ارشاد و سجادگی برتن کرده‌اند، میان این دو شخصیت روابط بسیار حسنه بوده است (۱۸۰) علاءالدین احمد صابر به‌ولایت دهلی منصوب گشت و علی‌الرسم باید منشور ولایت او به‌دستور فریدالدین به‌وسیله شیخ جمال هانسوی ـ که عهده‌دار چنین کاری بود ـ نوشته شود. شیخ جمال در نوشتن منشور اندکی تساهل کرد و خاموش گشتن چراغ را بهانه قرار داد، شیخ علاءالدین با دم خویش خانه را پرنور کرد، شیخ جمال فرستادن او را با آن دم آتشین به‌دهلی صلاح ندید و منشور او را پاره کرد و علاءالدین نیز سلسلهٔ مشایخ او را پاره کرد. باری با رای فریدالدین، علاءالدین احمد صابر به‌کلیر رفت، جایی که مشایخ و پیران و علمای بسیار در آن حضور داشتند، و از این بابت به‌شیخ فریدالدین شکرگنج شکوه کرد.

پیر به‌او اطمینان داد که آن ولایت از آن اوست. بنابراین در کلیر ماند و در آنجا قبول یافت و کارهای بایسته‌ای برای طریقت چشتیه انجام داد تا آنجا که به‌گفته الله‌دیه مثل تصرّفات او در خاندان چشتیه از کس دیگری ظاهر نشده است. (۱۸۵)
شیخ جمال هانسوی علاوه برنوشتن مثال‌ها، مأمور نگارش ملفوظات فریدالدین شکرگنج نیز بود. ظاهراً پس از اختلافی که میان او و شیخ علاءالدین احمد صابر پیش آمد، در ملفوظات تصرفاتی کرد و آن‌طورکه بایستهٔ شیخ علاءالدین صابر بود در ملفوظات به‌او کمتر اشاره کرد. (۱۸۴) نسب شیخ علاءالدین احمد صابر به‌حضرت موسی(ع) می‌رسید. خواهرزادهٔ شیخ فریدالدین بود و خلیفه و جانشین او. در دستگاه فریدالدین امور لنگر فقراو مطبخ خاصه شیخ زیر نظر او بود. ازآنجا که از مطبوخ تهیه شده سال‌ها نخورد و پیر بافراست خویش از آن آگاه شد، به‌او لقب «صابر» داد. او از مشایخی است که شعر می‌سرود و در غزل‌ها احمد تخلص می‌کرد. الله‌دیه یک غزل او را برسبیل تبرک و تیمّن نقل کرده است که حال و هوای قلندرانه دارد (۱۸۱) شیخ علاءالدین صابر ـ شاید به‌دلیل تجربه‌ای که از تبعات خلفای متعدد داشت ـ یک خلیفه بیشتر تعیین نکرد در حالیکه شیخ نظام‌الدین اولیا خلفای بسیار داشت. او نیز چون مشایخ دیگر چشتی به‌سماع علاقه داشت و رحلت او نیز در سماع بوده است. (۱۸۵، ۱۸۰) سرگذشت شیخ جمال و آنچه براو آمد نیز خواندنی و آموزنده است. (۱۷۲)
باری سلسلهٔ چشتیهٔ صابریه از علاءالدین احمد صابر آغاز می‌شود و جانشینان او آن را ادامه می‌دهند که سیرالاقطاب عمدتاً برمحور این سلسله تألیف شده است. آخرین شیخ بزرگ این سلسله که ذکرش به‌تفصیل دراین کتاب آمده است جلال‌الدین کبیر اولیاء قطب عالم است که پس از او شیخ احمد عبدالحق رودلوی برمسند خلیفگی وارشاد می‌نشینند. الله‌دیه با یادآوری دعای قطب عالم جلال‌الدین کبیرالاولیاء در حق شیخ احمد رودلوی که متضمّن باقی ماندن سلسلهٔ ولایت در او و فرزندانش می‌باشد (۲۲۱) اسامی تعداد کثیری از مشایخ دیگر سلسلهٔ صابریه را برمی‌شمارد که در پاره‌ای از موارد با آگاهی‌های سودمند همراه است. الله‌دیه در

پایان این بخش یادآوری می‌کند که «تمام شد ذکر حالات اولیای عظام سلسلهٔ صابریه (۲۲۴). از این پس کتاب با ذکر عبدالحق رودلوی، بهرام بیدولوی، شیخ نظام سنامی، خواجه شبلی، خواجه عبدالقدوس، خواجه عبدالکبیر، خواجه عثمان زنده‌پیر، خواجه نظام‌الدین و سرانجام پیر خود او شیخ عبدالسلام شاه اعلی ادامه می‌یابد. نکتهٔ جالب در مورد شیخ عبدالسلام، رسیدن سلسلهٔ مشایخ او به‌نظام‌الدین اولیا است (۲۳۶) به‌این ترتیب می‌توان گفت الله‌دیه نیز از پیروان و مشایخ این سلسله می‌باشد.

الله‌دیه در شمار منابع خود از کتاب سیرالاولیا نیز یاد می‌کند. مؤلف این کتاب سیّدمحمد نورالدین مبارک کرمانی (۷۹۰) معروف به‌میرخرد است. کتاب او که ده باب دارد متضمن مبانی اعتقادات صوفیه (از باب ششم تا دهم) و شرح حال مشایخ چشتیه قطب‌الدین بختیار کاکی و فریدالدین شکرگنج و به‌ویژه نظام‌الدین اولیا می‌باشد. اطلاعات سودمندی درباره تعدادی از شاعران و مریدان نظام‌الدین اولیا مانند خواجه حسن دهلوی و امیرخسرو دهلوی نیز در آن آمده است.

باری چنانکه اشاره شد محوری‌ترین شخصیت مطرح در این کتاب خواجه نظام‌الدین اولیا و مریدان اوست همین خود نشان می‌دهد که مؤلف از پیروان سلسلهٔ چشتهٔ نظامیه بوده است. با توجه به‌زمان تالیف کتاب و تقدیم آن به‌فیروزشاه تغلقی (۷۵۰-۷۷۰) اطلاعات موجود در کتاب از اوایل نیمه دوم سده هشتم هجری فراتر نمی‌رود.

کتاب دیگری که باز مشتمل براحوال مشایخ بزرگ چشتیه می‌باشد و پیش از سیرالاقطاب نگارش یافته است «سیرالعارفین» نام دارد. مصنّف کتاب حامد فضل‌الله کنبوهی دهلوی (۹۴۲هـ) است که به‌درویش جمالی، شیخ جمالی و ملاجمالی نیز شهرت دارد. در این کتاب از خواجه معین‌الدین، فریدالدین شکرگنج، نظام‌الدین اولیا، رکن‌الدین ابوالفتح‌بن صدر عارف، حمیدالدین ناگوری، نجیب‌الدین متوکّل، جلال‌الدین محمود اودهی، جلال‌الدین بخاری مخدوم جهانیان و سماءالدین کنبو سخن رفته است. چون کتاب به‌همایون گورکانی تقدیم

شده است، سال تألیف آن باید میان ۹۳۷ تا ۹۴۲هـ باشد. چنان‌که دیده می‌شود در این کتاب نیز پس از خواجه نظام‌الدین اولیا مشایخ و جانشینان او مورد توجّه بوده‌اند. جالب است که یادآوری شود احوال خواجه بهاءالدین زکریا مولتانی نیز در شمار خواجگان در این کتاب آمده است که خواجه از سرسلسله‌های سهروردیه در هند می‌باشد و نه چشتیه. چنان که در سیرالاقطاب یادآوری شده است روابط میان خواجه بهاءالدین زکریا و مشایخ چشتیه از جمله خواجه قطب‌الدین بختیار و فریدالدین شکرگنج بسیارمودّت‌آمیز و صمیمانه بوده است (۱۵۰، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۸ و ۲۴۱) و شاید دلیل ذکر او در سیرالعارفین و به‌کرات یادآوری رفتار و کردار و سفرهای او برای دیدار مشایخ چشتیه در سیرالاقطاب همین باشد. باری سیرالاقطاب در میان این منابع با آنکه متأخرتر است از جهت اشتمال براحوال مشایخ چشتیهٔ صابریه و مشایخ متأخرتر نظامیه و اطلاعات سودمندی که در بردارد اهمیت پیدا می‌کند. الهدیه مراتب ارادت خود را به‌مشایخ صابریه به‌تکرار یاد کرده است. اطلاعات او از مشایخ متأخر که هم‌زمان با او بوده‌اند بیشتر از چشم دید خود اوست (۲۲۳). الهدیه فرصت خوبی داشته است تا به‌عنوان یک مرید و شیخ چشتی، مزارات خواجگان و مشایخ و پیران را زیارت کند به‌همین لحاظ درکتاب او می‌توان نشانی دقیق گورجای و بناهای مزارات مشایخ را یافت. این نکته علی‌الخصوص در پایان ذکر قطب عالم خواجه کبیر اولیاء به‌هنگام ذکر خلفای او بیشتر جلوه‌گر می‌شود. او نه تنها یکی یکی آنها را برمی‌شمارد بلکه مزار یک یک را نیز نشان می‌دهد که درکجاست؟ (۲۱۶و۲۱۷)

علاوه براین‌ها در این کتاب آگاهی‌های سودمندی از تعالیم و رسوم طریقت چشتیه می‌توان به‌دست آورد. تفصیلی‌ترین تعالیم که عمدتاً برسنن طریقت چشتیه مبتنی است در بخش مربوط به‌هندالنبی، خواجه معین‌الدین حسن سجزی آمده است. چنان به‌نظر می‌آید که مصنّف نیز برنقش خواجه معین‌الدین و تعالیم و آراء و افکار و کردار و رفتار او علی‌الخصوص بنیان‌گذاری این طریقت در هند و تربیت خلفا و گسترش این طریقت آگاهی داشته است. ازگفتار خواجه معین‌الدین در این کتاب با طریقهٔ او (۱۳۵)، دوازده مقام خواجگان چشت (۱۳۹) چهارده مقام (۱۳۹) ده

شرط اهل طریقت و ده ویژگی اهل حقیقت (۱۳۹-۱۴۰) شغل و عمل اهل سلوک و طایفهٔ عشق، روش عارف، محبّت، تجرید، توکل و جد و سماع (۱۴۰-۱۴۱) و دیگر تعالیم او آشنا می‌شویم.

یکی از سنّت‌های رایج در میان مشایخ چشتیه، ملقب کردن خلفا و جانشینان به‌لقب خاص است که رکن دوم این القاب «الدین» است. این نکته نه همان از متن یک مثال خلافت که در این کتاب آمده است دانسته می‌شود بلکه بررسی القاب مشایخ این طریقت نیز آن را تأیید می‌کند. به‌این ترتیب از مشخصات بارز القاب مشایخ این طریقه دو لقب خواجه و «الدین» است مانند خواجه معین‌الدّین حسن سجزی، خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی، خواجه فریدالدین شکرگنج اجودهنی و...

نکته‌ای که از نخستین شیخ چشتی تا پایان کتاب در مورد اکثریت قریب به‌اتفاق مشایخ چشت مکرّر و موکّد می‌شود سماع و وجد و رسوم برپای داشتن آن به‌وسیله مشایخ چشتیه است. کهن‌ترین اشارت در باب این سنّت را در روایت خواجه عبدالله انصاری یافته‌ایم. برپایی مجالس سماع که معمولاً با قول و غزل نیز همراه بوده است. از قدیم، همواره با مخالفت علمای ظاهری مواجه بوده است که گاه با تعقیب و آزار و احضار به‌دربارهای حاکمان و پیشگاه قاضیان و مناقشه و مناظره همراه بوده است. مشایخ چشتیه که اهل وجد و سماع بوده‌اند، از این گونه اعتراض‌ها و مخالفت‌ها و آزروها و احضارها در امان نبوده‌اند که نمونه‌های آن را می‌توان در مورد شیخ احمد چشتی (۶۳-۶۴) خواجه یوسف چشتی (۷۷-۷۸) خواجه مودود چشتی (۸۷) قاضی حمیدالدین ناگوری و خواجه قطب‌الدین بختیار (۱۵۱و۱۵۴) می‌توان دید.

یکی از پرشکوه‌ترین مجالس سماع، مجالس عرس مشایخ بود که در آن علاوه برمریدان و عامه مردم، غالب مشایخ بزرگ عصر نیز شرکت می‌کردند. به‌طورکلی در پایان مجالس سماع و به‌ویژه مجالس عرس به‌همه شرکت کنندگان غذا داده می‌شد. براساس اطلاعات سیرالاقطاب، خواجه ممشاد دینوری نخستین کسی است که عرس مشایخ را برپای می‌داشت و در پایان مراسم به‌مردم طعام می‌داد (۵۵)

خواجه مودود چشتی نیز در پایان مجلس سماع مردم را اطعام م یکرد (۸۳، ۱۵۲) مجالس سماع او با تلاوت آیات کلام‌الله مجید آغاز و پایان می‌یافت.
ظاهراً نعره زدن در حال وجد و سماع در مجالس مشایخ چشتیه رسم بوده است. خواجه شریف زندنی در مجلس سماع نعره‌ها می‌زد، خلفای پس از او این رسم را حفظ کرده‌اند. از سیرالاقطاب برمی‌آید که در مجالس سماع خواجگان چشت در هند، قوالان و غزلخوانان اشعار و ابیات فارسی می‌خوانده‌اند (۱۶۱). با آنکه زبان فارسی در عصر حاضر در هند گویندگانی ندارد ولی این رسم یعنی خواندن اشعار فارسی در موسیقی قوالی همچنان برجای مانده است. خواجه معین‌الدین سجزی (۱۴۲) خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی (۱۶۱) خواجه علاءالدین علی احمد صابر (۱۸۰و۱۸۵) از مشایخی‌اند که به گفته الله‌دیه، مرغ روح‌شان در سماع از قفس تن پرواز کرده است.
خوشبختانه در سیرالاقطاب یک نمونه از مثال‌های خلافت (مثال خواجه شمس‌الدین ترک برای خلافت خواجه جلال‌الدین کبیرالاولیا) ثبت شده است که می‌تواند نمونه خوبی برای مثال‌های دیگر باشد. در این مثال پس از ستایش پروردگار و درود فرستادن برپیامبراکرم(ص) نام تمام مشایخی که سلسلهٔ شیخ از طریق آنان به‌امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب و از او به‌حضرت رسالت می‌پیوندد با قید ولایات آنان ذکر شده است. در این مثال به‌صراحت قید و اظهار شده است که شیخ آنچه را که از پیران و مشایخ پیشین، در ظاهر و باطن، اکتساب کرده است به‌جانشین خود تسلیم می‌کندو تاکید می‌کند که این مثال و علامات به‌جز او به کس دیگر داده نمی‌شود. (۲۰۱)
آنچه که همراه مثال داده می‌شده است عبارت بوده است از خرقهٔ خاص، کلاه چهار ترک، عصای مشایخ پیشین، مصحف شریف، مصلیٰ و تسبیح (۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۴۲، ۲۵۰) پیر به‌هنگام اعطای این علامات دانش و علومی را که از پیران پیشین به‌او رسیده بود به‌شمول اسم اعظم الهی که سینه به‌سینه به‌او رسیده بود، به‌جانشین خود ارزانی می‌داشت.
چنان که پیشتر اشارت شد، مشایخ چشت لقب خواجه داشته‌اند. درست است که

ممشاد دینوری به‌خواجه اسحاق لقب خواجهٔ چشت داد و پس از این لقب به‌جانشینان و خلفای او نیز رسید، اما شیخ الله‌دیه نکته دیگری را در مورد اطلاق لقب خواجه ذکر می‌کند که قابل تأمّل است. او می‌گوید: خواجه لقب سادات صاحب ولایت است و هرکه سید صحیح‌النسب است به‌همین لقب معروف است. (۱۹۹) در سیرالاقطاب مشایخ چشت همگی از سادات صحیح‌النسب بوده‌اند. مقدّم آنان شیخ ابواحمد چشتی نسبش به‌حضرت امام حسن‌بن علی‌بن ابیطالب(ع) می‌رسد. (۶۱) خواجه یوسف چشتی از سادات حسینی است که از طریق امام حسن عسکری(ع) و امامان دیگر، نسبش به‌امام حسین(ع) می‌رسد. (۷۴) شیخ مودود چشتی نیز چنین است و شهرت نسبت او برهمگان از اهل ایمان و ایران و توران و هند روشن است. (۸۰) خواجه معین‌الدین نیز سید حسینی بوده است. (۱۰۳) هم‌چنین است نسبت قطب‌الدین بختیار کاکی که نسبت او از طریق مشایخ چشت به‌امام محمدنقی(ع) می‌رسد (۱۴۴) شمس‌الدین ترک نیز از سادات صحیح‌النسب ترکستان است (۱۸۸) به‌این ترتیب می‌بینیم جمعی از مشایخ چشتیه به‌ویژه چشتیان نخستین همه از سادات بوده‌اند و به‌همین سبب سلسله نسبت چشتیه از طریق امامان به‌پیامبراکرم(ص) می‌رسد. از میان مشایخ چشتیه سلسله نسب شیخ فریدالدین شکرگنج به‌ابراهیم ادهم و از طریق او به‌خلیفهٔ دوم (۱۶۴) و نسب شیخ جلال‌الدین محمد کبیرالاولیاء و همچنین شیخ عبدالسلام شاه اعلی به‌خلیفه سوم می‌رسد. (۲۰۰و۲۳۷)

شیخ الله‌دیه کتاب خویش را در سال ۱۰۳۶ آغاز در سال ۱۰۵۶ هجری به‌پایان برده است. آخرین شخصیتی که در کتاب او مطرح می‌شود، پیر او شیخ عبدالسلام معروف به‌شاه اعلی می‌باشد. الله‌دیه ملفوظات پیر خود را گردآوری کرده است و نام آن را «جواهر اعلی» گذاشته است. او خود در آغاز کتاب خویش یاد کرده است که در این کتاب از منابع پیشین مانند تذکرةالاولیای شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و نفحات‌الانس نورالدین عبدالرحمن جامی بهره برده است. کتاب او از نظر آرایش مطالب آغازین و شیوهٔ احوال و واقعات مشایخ و نقل سخنان آنها کاملاً با شیوه تذکرةالاولیا مانند است. در آغاز ذکر هریک از مشایخ مطلب را با سجع آغاز می‌کند

و قافیه آخرین سجع با نام کسی که ذکر می‌رود هم‌آهنگ است مانند:
«آن شرف‌الاسلام و المسلمین، آن مخصوص به‌عنایات رب‌العالمین، آن ظل‌الله فی الخلق، آن سیف‌الله الناطق بالحق، آن سرور مشایخ کبار، آن حجت اولیای نامدار... آن در همه اوصاف موصوف، آن منبع الاحسان و الجود حضرت قطب‌الدین مودود چشتی» (۸۰-۷۹)
«آن سیداولالیاء، آن سرور الازکیا، آن زین صحاب، آن رکن ارباب... آن سیدالاولیاء و مقتدای تصوّف حضرت ناصرالدین خواجه یوسف چشتی (۷۳) چنانکه در این نمونه‌ها دیده می‌شود شباهت فراوانی با سرمشق پیشین او تذکرةالاولیا دارد. همچنین وقتی که به‌بیان احوال و تاریخ مشایخ می‌پردازد به‌پیروی عطار جملات را با «نقل است» شروع می‌کند. اگر از سجع‌های آغازین بگذریم نثر او در مجموع نثر روان و ساده است به‌نظر می‌رسد در این شیوه نیز تحت تأثر عطار باشد. الله‌دیه از دانش و سواد کافی برخوردار بوده است. در شعر به‌ویژه ماده تاریخ سازی که از سرگرمی‌های سده یازدهم است، دستی داشته است. چند بیت از اشعار او درکتاب آمده است. سیرالاقطاب را باید در میان متون نثر این عهد که بیشتر عرصه خودنمایی‌های ادیبانه و عرضهٔ تکلفات است نمونه‌ای از نثر شیوای این دوره به‌شمار آورد. البته این از برکت تربیت خانقاه است که در آن از تصنع و تکلف خبری نیست. با این حال نثر او از تحولاتی که در زبان فارسی دری در این دوره در هند رخ داده است به‌دور نمانده است. از ویژگی‌های مهم نثر او به‌کار بردن افعال متعددی است آن هم به‌شیوه‌ای که در زبان مردم آن دیار معمول شده است مانند:
گویاندن: گفتن (۱۳، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۱۸۷ و...): ادّعاکردن: ۱۱۹، ۲۳۲ وادار به گفتن کردن: ۱۱۳
کنانیدن: وضو بکناند ۲۵، ۸۳، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۵۱
دهانیدن: دادن ۳۷
کندیدن: کندن ۷۹، ۱۰۴، ۲۴۵، شویاندن: شستن: ۱۰۱
و استعمال برخی قیدها مانند:
گاهی: هیچگاه: ۴۱، ۶۳، ۷۴

حتی که: تا آنگاه، تا آنکه: ۱۸، ۲۷، ۱۰۶، ۱۴۲، ۲۰۷

خال خال: تک و توک ۲۲

همگین: همه، کلاً ۴۸، ۱۲۶

همه‌ها: همه، همگی ۴۹، ۸۹، ۱۶۲

هرهمه را: همه را ۵۵

هرگاه: چون، وقتی که ۶۴

و برخی کلمات و اصطلاحات در زبان آن روزگار مانند:

خطره: اندیشه و فکر پنهانی ۲۴۶

پرتافتن: پرتاب کردن، انداختن ۲۳۸

دستک: حلقه، گوبهٔ در ۲۴۴

خندگی: تمسخر، بدمزاجی ۲۴۶

خوش دامن: مادرزن، مادرشوهر ۲۴۸

پذیرفتاری: ضمانت ۱۷

کتخدایی: ازدواج، تأهل ۲۰۸

بددعا: نفرین، دعای بد ۳۵

عالج: معالجه، درمان ۶۵

پشت نامه: شجره‌نامه، نسب نامه ۱۸۸، ۱۹۸

و برخی واژه‌های هندی:

چندول: عماری ۱۷۷

گولر: غذا یا چیزی خوردنی ۱۸۰

گهری: واحد سنجش زمان ۱۹۰

توله: واحد وزن ۲۴۰

چیله: شاگرد، مرید ۱۲۸، ۱۷۰

شیخ هدیه در بخش‌های از کتاب به‌برخی از سوانح زندگی، مشایخ و پیران و سلسله نسبت خود اشاره کرده است نسب نامهٔ او چنین است: الله‌دیه‌بن شیخ عبدالرحیم‌بن شیخ بینا حکیم بن شیخ حسن بن شیخ عبدالصمدبن شیخ بوعلی بن

خواجه یوسف‌بن خواجه عبدالقادر بن جلال‌الدین کبیراولیا (۲۱۰) از طریق همین اشارات متوجه می‌شویم که وی با برادرانش که در خدمت شاه جهان بوده‌اند به کابل رفته است و برادرش بسیار مشتاق خواندن کتاب سیرالاقطاب بوده است. در این روزها و شب‌های توقف کابل بادی سخت می‌وزد و کتاب در جوی آب می‌افتد و زمانی برآن می‌گذرد، جلد کتاب برروی آب دیده می‌شود. کتاب را از آب بیرون می‌آورند با کمال تعجّب می‌بینند که جز حواشی صفحات، متن آن تر ناشده مانده است و این خود دلیل کرامت مشایخ شمرده می‌شود (۵۶-۲۵۵). ذیل کتاب واقعه‌ای را ثبت کرده است که در آن الله‌دیه در حالی که سیرالاقطاب را زیر بغل دارد خواجه معین‌الدین را در خواب می‌بیند. خواجه از آن کتاب می‌پرسد و وی پاسخ می‌دهد و خواجه کتاب او را تایید می‌کند. (۲۵۶)

نکته‌های گفتنی دیگر در باب مشایخ چشتیه، احوال و اقوال و برخی از آداب و رسوم طریقت چشتیه و دیدارها و زیارت‌های شاهان دهلی با این مشایخ و دیگر اطلاعات تاریخی باقی مانده است که ذکر آنها مقدمه را دراز می‌کند. خواننده خواهنده را به‌فهرست‌های آخر کتاب دعوت می‌کنم.

این تذکرهٔ مشایخ چشتیه نخست در ۱۳۰۶ هجری مطابق ۱۸۷۷م در مطبعهٔ نول کشور لکنو به‌چاپ رسیده و پس از آن تا سال ۱۳۳۱ هجری به‌چاپ چهارم رسیده و پس از آن سه بار به‌اردو برگردانیده شده است. مصطفایی بیگم آن را به‌نام تذکره خاصان خدا ۱۳۹۷ هجری، محمدعلی جویا ۱۳۰۵ و محمد معین‌الدین دردایی در سال ۱۳۸۲ هجری در کراچی به‌اردو ترجمه کرده‌اند.

وَالسَّلامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الهُدیٰ

تهران، پانزدهم مردادماه(اسد) یکهزار و سیصد و هشتاد و پنج

محمدسرور مولایی